نگاهی به ادبیات آفریقا در گفت‌وگو با سولماز دولت‌زاده به بهانه تازه‌ترین ترجمه اش

کشف دوباره قاره سیاه روی نقشه فرهنگ

مریم شهبازی
خبرنگار

آفریقا را از دگاه نخستین انسان‌های کره زمین می‌دانند؛ بخشی از جهان هستی، با قدمتی هفت میلیون ساله که باوجود برخورداری از پیشینه و فرهنگی غنی سهم چندانی از قفسه کتابفروشی‌های‌مان ندارد. شاید بپرسید چرا؟ پاسخی که سولماز دولت‌زاده، مترجم ادبیات آفریقایی آن را در بی‌توجهی مترجمان و ناشران به ادبیات این قاره می‌داند. البته همه تقصیرها را هم متوجه اهالی نشر نمی‌داند و تأکید دارد که بخش عمده‌ای از مهجوریت فرهنگ و ادب کشورهای آفریقایی به محدودیت‌های اقتصادی آنان به‌عنوان عاملی بازدارنده در معرفی ادبیات آفریقا به دیگر نقاط جهان بازمی‌گردد. شاید یکی از خوش‌شانسی‌های دولت‌زاده در ترجمه آثار ادبی آفریقایی را بتوان در مهاجرت او به این قاره دانست، او چند سالی در «اوگاندا» زندگی کرده و حالا هم ساکن «فیلیپین» است و یکی از مهم‌ترین دلایل علاقه‌مندی اش به ترجمه این نوشته‌ها را اقرارگرفتن در شرایطی عنوان می‌کند که ابتدای مهاجرت به آن مبتلا می‌شود، مواجهه با فرهنگی به مراتب متفاوت‌تر از چیزی که از کشورهای اروپایی و امریکایی سراغ داریم که در نهایت او را به سوی مطالعه آثار ادبی آفریقایی برای درک محیط پیرامونش سوق می‌دهد. حالا یکی از مهم‌ترین توصیه‌های این مترجم به علاقه‌مندان کسب اطلاعات درباره آفریقا و ساکنان آن خواندن کتاب‌های این کشورها است. دولت‌زاده تأکید دارد ادبیات آفریقا برخلاف اغلب نقاط جهان هنوز پیوند تنگاتنگی با بوم فرهنگی- تاریخی این سرزمین دارد که همین مسأله فرصت مهمی برای شناخت آفریقا و شرایط حاکم بر آن را به ما می‌دهد. این مترجم ادبیات آفریقایی با وجود سال‌ها ترجمه‌پژوهشی، نزدیک پنج- شش سالی می‌شود که به‌شکل حرفه‌ای به عرصه ادبیات قدم گذاشته است. ابتدای مهاجرت به آفریقا، همان بدوورود به یکی از معدود کتابفروشی‌های پایتخت اوگاندا با مجموعه داستان «چیزی که دور گردنت حلقه می‌زند» از «چیماماندا نگزی آدیچی» نویسنده نیجریایی ساکن امریکا روبه‌رو می‌شود، کتابی که ترجمه فارسی آن را با همکاری نشر آفتابکاران در اختیار علاقه‌مندان ادبیات جهان قرار داده است. البته کار ترجمه رمان «نیمی از خورشید زرد»، کتاب دیگری از همین نویسنده را هم به پایان رسانده که بزودی در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد؛ آثاری که قادر به آشنایی ما با آفریقا و بخشی از وقایعی هستند که طی قرن‌ها بر این مردمان گذشته است. «چیزی که دور گردنت حلقه می‌زند» با نگاهی به بحث مهاجرت و مشکلات امروز مردم نیجریه و بویژه زنان نوشته شده و «نیمی از خورشید زرد» هم رمانی برگرفته از جنگ خونین داخلی «بیافرا» است که جان نزدیک به دو میلیون نیجریه‌ای را گرفت. در گفت‌وگو با این مترجم نکاتی درباره ادبیات آفریقا می‌خوانیم.

■ در میان قاره‌های مختلف، آفریقا به سبب اطلاعات کمتری که از فرهنگ ساکنان آن در اختیار داریم جذابیت بیشتری برای مخاطبان دارد. ادبیات این قاره چقدر تحت تأثیر سبک خاص زندگی و از سویی آداب و سنت‌های متفاوت قرار دارد؟

تأثیر نکاتی که اشاره کردید بر ادبیات آفریقا به‌اندازه‌ای است که آثار ادبی این کشورها را می‌توان نشأت گرفته از بوم فرهنگی‌شان دانست، هرچند که در کشورمان توجه چندانی از سوی مترجمان به ادبیات این قاره نشان داده نشده است؛ تا جایی که اطلاع دارم حتی در بازار کتابمان هم تنها چند کتاب از ادبیات این قاره ترجمه شده که مشهورترین آنها آثاری از «چینوا آچه به» است.

■ نویسنده نیجریه‌ای معترض به فساد و استعمار حاکم بر آفریقا؟

بله، البته از این نویسنده مشهور هم تنها دو یا سه کتاب در کشورمان ترجمه شده و در دسترس است که ازجمله آنها می‌توان به کتاب «همه‌چیز فرومی‌پاشد» اشاره کرد. آن‌طور که خودم به‌شخصه دیده‌ام ترجمه‌های معدودی از چند نویسنده دیگر آفریقایی هم عرضه شده که متأسفانه کافی نیستند.

■ به‌رغم مهجور بودن ادبیات کشورهایی نظیر چین و ژاپن در گذشته‌ای نه‌چندان دور، امروز اطلاعات و کتاب‌های متعددی از نویسندگان آسیای شرقی در اختیار داریم، اما چرا این اتفاق هنوز درباره ادبیات آفریقا رخ نداده؟

چرایی این مسأله نیازمند تحقیق و بررسی است، خود من با وجود تمرکزی که این سال‌ها بر ترجمه آثار ادبی آفریقایی داشته‌ام پیش‌تر درباره فرهنگ و ادبیات آنان چیزی نمی‌دانستم. ابتدای سفرم به اوگاندا، به‌عنوان نخستین کشور آفریقایی که در آن ساکن شدم تازه فهمیدم که هیچ چیزی درباره این سرزمین نمی‌دانم و این در صورتی است که علاقه بسیاری به ادبیات جهان دارم. همین مسأله انگیزه‌ای برای مطالعه آثار ادبی آنان شد و درصدد معرفی فرهنگ این سرزمین همچنان ناشناخته به مردم خودم برآمدم. به گمانم بخشی از این مسأله به علاقه مترجمان به آثار نویسندگان شاخص غربی بازمی‌گردد، از سوی دیگر ناشران هم تا به امروز اقبال چندانی به نوشته‌های این قاره نشان نداده‌اند، البته در این بین نمی‌توان منکر نگاه غالب بر بخشی از بازار نشرمان شد که بر محور اهداف کاملاً تجاری می‌چرخد؛ کتاب‌هایی که هم مخاطب پسند هستند و هم جوایز بی‌شماری از آن خود ساخته‌اند معمولاً در کانون توجه مترجمان و ناشران قرار دارند و همین مسأله مهجور ماندن هر چه بیشتر ادبیات آفریقایی را به‌رغم برخورداری از پیش‌زمینه‌های غنی فرهنگی رقم زده است.

■ بخشی از این بی‌توجهی را می‌توان در محدود بودن رفت و آمدهامیان ایران و کشورهای آفریقایی دانست، درست برخلاف کشورهای اروپایی، امریکایی و آسیایی؟

این هم مسأله‌ای جدی در این زمینه است و ما به‌ندرت با افرادی روبه‌رو می‌شویم که برای مدتی ساکن کشورهای آفریقایی شده باشند و در بازگشت بخشی از فرهنگ و ادبیات آنان را به مردم خودمان عرضه کنند.

■ این مسأله برای مخاطبان غربی و امریکایی به چه شکل است؟ ادبیات آفریقا برای آنان هم به اندازه ما ناشناخته است؟

شرایط در کشورهای دیگر نظیر ایران نیست، بویژه که «چینوا آچه به»، به‌عنوان نخستین آفریقایی که موفق به انتشار آثار خود در کشورهای پیشرفته شده به دلایل سیاسی ناچار به مهاجرت می‌شود. نکته‌ای که نمی‌توان فراموش کرد تأثیر تلاش‌های شخصی نویسندگان آفریقایی در معرفی ادبیات سرزمین‌های خود به دیگران است؛ درست نظیر کاری که «چینوا آچه‌به» بنیان‌گذار ادبیات آفریقایی در زبان انگلیسی انجام داد. درباره همه کشورها نمی‌توانم با قطعیت صحبت کنم اما به‌طورقطع درباره کشورهایی همچون امریکا و انگلستان با چنین مسأله‌ای روبه‌رو نیستیم، حتی «چیماماندا آدیچی» که از او چند کتابی ترجمه کرده‌ام به‌رغم نیجریه‌ای بودن بیشتر سال ساکن امریکاست و زبان نوشتاری آثار او، انگلیسی است. این مسأله درباره دیگر نویسندگان آفریقایی مهاجر به سایر نقاط جهان هم صادق است، این در حالی است که ما تا به امروز با هیچ نویسنده‌ای از آفریقا روبه‌رو نشده‌ایم که در کشورمان زندگی کند و دست به معرفی نوشته‌های زادگاه خود در ایران بزند.

■ پس بخشی از موفقیت ادبیات آفریقا در کشورهای غربی به تلاش‌های شخصی آنان در بستر مهاجرت بازمی‌گردد؟ شبیه اتفاقی که درباره ادبیات معاصر خودمان افتاده و تلاش‌های جسته گریخته برخی نویسندگان و ناشران!

بله، به‌دلیل شرایط ویژه قاره آفریقا و درگیری بسیاری از آنان با جنگ‌های داخلی و خارجی با مهاجرت‌های متعددی از سوی مردم آنان روبه‌رو هستیم.

■ به سؤال نخست بازگردیم و شرایط فرهنگی خاصی که از کشورهای آفریقایی سراغ داریم. ادبیات آفریقایی چقدر از فرهنگ فولکلور و آیین‌های خاص آنان تأثیر پذیرفته؟

با توجه به کتاب‌هایی که از ادبیات آفریقا خوانده‌ام معتقدم که شاهد حضوری پررنگ از فرهنگ و شرایطی که به آن اشاره کردید در نوشته‌های آنان هستیم. بازگشت به ریشه‌های قومی و فرهنگی در ادبیات برای نویسندگان آفریقایی اهمیت بسیاری دارد و نمی‌توان گفت که ادبیات آنان نظیر نوشته‌های ما تا حد بسیاری شبیه نوشته‌های جهانی شده است، حتی زندگی نویسندگان شاخص آفریقایی در کشورهای پیشرفته منجر به دور شدن آنان از ریشه‌های فرهنگی و تاریخی‌شان نشده، این مسأله در نوشته‌های نویسندگانی همچون «آدیچی» به وضوح خودنمایی می‌کند.

■ با این تفاسیر مطالعه آثار ادبی آفریقایی را می‌توان راهی برای کسب اطلاعات درباره ساکنان این قاره دانست؟

بله می‌توان چنین انتظاری از مطالعه آثار ادبی نویسندگان آفریقایی داشت و این تجربه شخصی خود من است. طی چند سالی که در اوگاندا زندگی کردم از ادبیات برای ارتباط گرفتن با مردم این کشور کمک گرفتم، شما وقتی به کشورهای آفریقایی قدم می‌گذارید با شرایطی متفاوت‌تر از حتی کشورهای غربی روبه‌رو می‌شوید؛ تازه می‌فهمید که چیزی از آنان نمی‌دانید و اگر بخواهید با مشکل کمتری در روابط اجتماعی‌تان روبه‌رو شوید ادبیات یکی از چیزهایی است که به دادتان می‌رسد. ابتدای مهاجرتم آنقدر با فرهنگ و زندگی متفاوتی روبه‌رو شدم که اگر ادبیات آنان را نمی‌خواندم قادر به درکشان نمی‌شدم، بخشی از شوک فرهنگی بزرگی که به آن مبتلا شده بودم از این طریق حل شد، حتی برای مترجمانی که خواهان بازگردان آثاری از زبان‌های دیگر به فارسی هستند مطالعه ادبیات کمک زیادی به انجام اصولی کار می‌کند؛ در خلال مطالعه ادبیات با بخشی از عادت‌های رفتاری آنان آشنا شدم که در تطابق یافتنم با محیط پیرامون و آدم‌ها تأثیر زیادی داشت و حتی برای ترجمه کتاب‌ها از طریق ادبیات متوجه شدم که فلان فرهنگ آنان ریشه در چه ماجرایی دارد و...

■ درباره با ساختار ادبی این آثار هم می‌توان به چنین نکته‌ای اشاره کرد یا در آن خصوص شاهد همان تنوع جهانی رایج در دیگر کشورها هستیم؟

به گمانم جهان ادبیات، حداقل در بحث ساختاری دیگر مرز نمی‌شناسد. شاید در ارتباط با محتوای آثار برای کشورها بتوان ویژگی‌های خاصی را برشمرد، اما درباره ساختار ادبی شرایط متفاوتی غالب است، این مسأله تحت تأثیر سهولت دسترسی به داشته‌های ادبی دیگر کشورها منجر به رواج همه گونه‌های ادبی شده؛ هرچند آن‌طور که من متوجه شده‌ام سبک رئالیسم با توجه به علاقه‌مندی آفریقایی‌ها به ادبیات اعتراضی رواج بسیاری دارد. شاید تا سی- چهل سال قبل امکان در نظر گرفتن مرزبندی‌های ساختاری فراهم بود اما حالا ادبیات آفریقا هم نظیر دیگر نقاط جهان با تنوع ساختاری زیادی روبه‌رو است.

■ کشورهای آفریقایی نه‌تنها از گذشته‌های دور، بلکه حتی حالا هم همچنان با بحث استعمار و تبعات آن روبه‌رو هستند، تأثیر شرایط سیاسی و استعمار زدگی چقدر در نوشته‌های نویسندگان آفریقایی دیده می‌شود؟

تا جایی که من مطلع هستم و خوانده‌ام در پاسخ شما باید به تأثیر زیاد این مسأله اشاره کنم. آن‌چنان‌که یکی از شاخص‌های اصلی نوشته‌های اغلب نویسندگان آفریقایی همین بحث استعمار و تبعات تمام‌نشدنی‌اش بر زندگی اهالی این قاره است. آفریقا برای قرن‌ها با پدیده سیاسی-اقتصادی استعمار دست‌وپنجه نرم کرده و هنوز هم بخش‌هایی از آن به‌طور کامل از این بند رهایی نیافته‌اند.

■ توجه به استعمار حتی میان نویسندگان جوان‌ترهم با استقبال روبه‌روشده؟

بله، چراکه همچنان سنگینی آن بر زندگی‌شان دیده می‌شود. به گمانم پاسخ این سؤال را بتوان به‌راحتی در کتاب‌های «چیماماندا آدیچی» دید. این نویسنده آفریقایی به‌رغم آنکه سن زیادی ندارد اما دغدغه‌ای جدی در بحث آزاداندیشی و استقلال زادگاه خود دارد.

■ یکی از ویژگی‌های مشترک کشورهای توسعه‌نیافته را می‌توان غلبه فرهنگ شفاهی بر ادبیات و دیگر بخش‌های هنر دانست؛ این مسأله درباره ادبیات آفریقا هم صادق است؟

در این رابطه تحقیق جامعی نداشته‌ام با این حال گمان می‌کنم حداقل در کشور اوگاندا که تجربه زندگی را در آن دارم بار پای پررنگی از فرهنگ شفاهی بر زندگی مردم و حتی ادبیات روبه‌رو باشیم.

■ با این تفاسیر کتاب چه جایگاهی در زندگی مردم این کشورها دارد؟

شرایط اقتصادی در اغلب کشورهای آفریقایی به‌گونه‌ای است که مردم با فقر اقتصادی زیادی روبه‌رو هستند و از این رو چندان به‌سوی خرید و مطالعه کتاب نمی‌روند. در اوگاندا تنها قشر خاصی قادر به خرید و مطالعه کتاب هستند. بنابراین جای خالی ادبیات را در فرهنگ شفاهی خود جست‌وجو می‌کنند چراکه هیچ انسانی بدون ادبیات قادر به زندگی نیست. مدتی که در اوگاندا ساکن بودم هرازگاهی دریکی از دانشگاه‌های این کشور دست به برپایی جلسات ادبی زدم، طبق قراری که با مسئولان دانشگاه گذاشتیم به‌دنبال برپایی جلسه‌های کتابخوانی رفتیم تا هر هفته یک داستان کوتاه خوانده و درباره آن صحبت کنیم؛ ازآنجایی که اغلب این دانشجویان اوضاع مالی خوبی نداشتند کتاب‌هایی را کپی می‌کردیم و در اختیار آنان می‌گذاشتیم. متأسفانه برپایی این جلسات بیشتر از چند ماه نکشید چراکه حتی قشر دانشجو به کتابخوانی و ادبیات عادت نکرده بود، جایی که فقر تا این اندازه پررنگ است جای چندانی برای کتاب باقی نمی‌ماند، حتی خانواده‌های مرفه فرزندان خود را روانه کشورهای غربی می‌کردند و شاهد اثرگذاری آنان بر فروش کتاب نبودیم.

■ با تکیه بر صحبت‌های شما شرایط نشر کشورهای آفریقایی هم نباید چندان مطلوب باشد!

مدتی که ساکن اوگاندا بودم من تنها با ۲ کتابفروشی به نسبت قابل قبول در پایتخت این کشور روبه‌رو شدم، هرچند که آثار عرضه‌شده در این دو کتابفروشی هم به تبع شرایطی که اشاره شد به‌روز نبودند. خود من برای تهیه آثار مورد نیازم باید به سراغ سایت‌هایی همچون آمازون می‌رفتم یا درخواست ارسال پستی کتاب‌ها را به بستگانم می‌دادم.

■ این شرایط بر سایر کشورهای آفریقایی هم حاکم است؟

اوگاندا کشور فقیری نیست، اقتصاد بیماری دارد؛ شبیه شرایطی که بر دیگر کشورهای آفریقایی حاکم است، درباره نیجریه هم‌چنین اوضاعی حاکم است. آنان هم ثروتمند هستند و کشور نفت‌خیزی دارند. چنین شرایطی ادبیات را به حاشیه می‌برد، مردم حتی اگر بخواهند هم امکان مادی یا حتی فرصت لازم برای کتابخوانی را ندارند. این در حالی است که کشورهای آفریقایی از ادبیاتی غنی برخوردار هستند.

■ صرف‌نظر از شرایط اقتصادی، فرهنگ کشورهای آفریقایی آنقدر غنی هست که به مشخصه‌ای برای ادبیات آنان در عرصه جهانی تبدیل شود؟

بله، اما امکانات لازم را برای معرفی آن به دیگر نقاط جهان ندارند. ادبیات آفریقا به‌دنبال آن است که به دیگران بگوید استعمار چه بر سر این مردمان آورده! قاره آفریقا و چند کشور بخصوص آن همچنان درگیر جنگ هستند و این در حالی است که همین شرایط نابسامان عاملی در جهت غنای بیشتر ادبیاتشان شده است. جنگ و اتفاقاتی ازاین دست سوژه‌های بسیاری در اختیار نویسندگان می‌گذارد. کشورهایی که به‌طور دائم درگیر مسأله فقر، فساد اداری- اقتصادی و حتی بحث مهاجرت هستند شاهد خلق ادبیات برگرفته از چنین موضوعاتی هستند. همین کتاب «نیمی از خورشید زرد» نوشته «چیماماندا آدیچی» که قرار شده با همکاری انتشارات «آفتابکاران» در دسترس علاقه‌مندان قرار بگیرد به جنگ خونین «بیافرا» می‌پردازد.

> شرایط در کشورهای دیگر نظیر ایران نیست، بویژه که «چینوا آچه‌به»، به‌عنوان نخستین آفریقایی که موفق به انتشار آثار خود در کشورهای پیشرفته شده به دلایل سیاسی ناچار به مهاجرت می‌شود. نکته‌ای که نمی‌توان فراموش کرد تأثیر تلاش‌های شخصی نویسندگان آفریقایی در معرفی ادبیات سرزمین‌های خود به دیگران است؛ درست نظیر کاری که «چینوا آچه به» بنیان‌گذار ادبیات آفریقایی در زبان انگلیسی انجام داد

■ ازآنجایی که معتقد به غنای ادبیات داستانی قاره آفریقا هستید، فکر می‌کنید همان‌طور که برای دوره‌ای جریان ادبیات داستانی جهان از امریکای لاتین و ادبیات برگرفته از بوم فرهنگی آن عبور کرده شاهد گذر آن از ادبیات آفریقا هم باشیم؟

بله، هرچند که تحقق این مسأله به امکان بهره‌مندی نویسندگان آفریقایی در معرفی داشته‌هایشان بستگی دارد. ادبیات آفریقا هم به‌نوعی با مضامینی مشابه ادبیات ما روبه‌روست، شما وقتی به سراغ نوشته‌های نویسندگان این قاره بروید با بحران‌هایی نظیر هویت درنتیجه شمار بالای مهاجرت روبه‌رو می‌شوید، علاوه بر این رد پای پررنگی از مسائل اقتصادی و سیاسی برنوشته‌های آنان سنگینی می‌کنند و شخصیت‌های داستان‌ها مدام در حال جست‌وجوی خودشان هستند.

■ چرانیجریه را رکن اصلی ادبیات آفریقا می‌دانند؟

بخشی از آن به وجود نویسندگان بزرگی همچون «چینوا آچه به» بازمی‌گردد که در خلال گفت‌وگو هم اشاره شد. نکته دیگری که نباید فراموش کرد این است که زندگی مردمان این کشور و قاره از گذشته‌های دور آمیخته با درد و رنج بوده است؛ جایی که درد و رنج حضور پررنگی دارد ادبیات و هنر قادر است تا حدی روح آدمی را التیام ببخشد. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نویسنده‌های آفریقایی در چنین شرایطی حفظ داشته‌های فرهنگی این سرزمین و حفظ سنت‌های در حال فراموشی آنان است.

■ با اوضاع و احوالی که از کشورهای آفریقایی گفتید اصلاً چیزی از ادبیات و در شکل کلی‌تر فرهنگ و هنر ما می‌دانند؟

کاری درزمینه معرفی داشته‌های فرهنگی- ادبی‌مان از سوی مسئولان انجام‌نشده با این حال در مدتی که خودم در آفریقا ساکن شده‌ام با دوستانی برخورد کرده‌ام که کارهایی درزمینه معرفی فرهنگ و هنر ایران انجام می‌دهند، برخی از این افراد بیش از بیست و حتی چهل سالی می‌شود که آنجا زندگی می‌کنند، جامعه ایرانی ساکن آفریقا شاید چندان زیاد نباشند اما حداقل در کشور اوگاندا که من زندگی کردم کارهای خوبی در جهت معرفی مردم پایتخت آن با ادبیات و سینمای ایران انجام می‌دادند. هفته‌هایی شبیه هفته‌های فرهنگی برپا می‌کردند و دست به اکران فیلم‌های برتر ایران در عرصه جهانی می‌زدند. نکته جالب‌توجهی که بد نیست به آن اشاره کنم ارتباط خوبی است که مردم با فیلم‌های کارگردانانی همچون اصغر فرهادی می‌گرفتند. پایان فیلمی همچون «جدایی نادر از سیمین» شما با تماشاگرانی روبه‌رو می‌شدید که تحت تأثیر فیلم قرارگرفته بودند و گریه می‌کردند. فرهنگ آنان از جهت اهمیتی که برای خانواده قائل هستند شباهت‌هایی با ما دارد و همین منجر به همذات پنداری‌شان با فرهنگ و هنر ایرانی می‌شد. حداقل در اوگاندا چندان با ایرانیان و فرهنگ غالب ما ناآشنا نیستند.

روایت دولت‌زاده از ترجمه تازه‌اش

اغراق نیست اگر «چیزی که دور گردنت حلقه می‌زند» را از معدود آثار موجود در بازار نشرمان بدانم که از آن طریق قادر به آشنایی با بخشی از ادبیات نیجریه و حتی فراتر از آن قاره آفریقا هستیم. اصلاً یکی از مهم‌ترین دلایلی که علاقه مندی‌ام به ترجمه ادبیات آفریقا را سبب شد همین فقدان بود؛ اما چرا به سراغ ترجمه «چیزی که دور گردنت حلقه می‌زند» رفتم؟ این کتاب که دربردارنده ۱۲ داستان کوتاه از «چیماماندا نِگزی آدیچی»، نویسنده مشهور نیجریایی است، نویسنده‌ای که شاید سال‌ها از مهاجرت او به امریکا بگذرد اما هنوز هم مهم‌ترین دغدغه‌اش روایت رنج و دردی است که مردمان این بخش از جهان متحمل می‌شوند، هر چند که شاید از جهاتی هم بتوان آن را کتابی جهانشمول دانست، مضامین اصلی به کار رفته در این مجموعه داستان بر بحران مهاجرت و ناسازگاری‌های ناشی از آن با محیط تازه و آدم‌ها و شرایطی که فرد مهاجر خود را با آنان در تضاد می‌بیند شکل گرفته است. افرادی گریزان از فساد اقتصادی و سیاسی حاکم بر سرزمین‌های خود که تازه بعد از مهاجرت خود را در مواجهه با شکل دیگری از مشکلات و حتی فقر می‌بینند. از حس بیهودگی گرفته تا تلاش برای بازیافتن هویتی که در سرزمین آرزوهای خود گم کرده‌اند. از این جهت معتقدم این مجموعه داستان نه تنها بخشی از مشکلات ساکنان کشورهای آفریقایی را به تصویر کشیده بلکه آن را می‌توان در دایره ادبیات مهاجرت، در تلاش برای بیان دغدغه‌های جوانان کشورهای جهان سومی دانست که برای دستیابی به آرمان و آرزوهای خود مشکلات مهاجرت را به جان می‌خرند و روانه کشورهای غربی و امریکایی می‌شوند اما در نهایت درمی‌یابند که مهاجرت کلید حل مشکلات آنان نیست. و اما یکی دیگر از مسائلی که در جلب توجه من به ترجمه این کتاب مؤثر بوده به نوع نگاه «چیماماندا نِگزی آدیچی» باز می‌گردد، این نویسنده زن در کنار توجهی که به بیان مشکلات آفریقایی‌ها دارد نگاهی ویژه به مصائب اجتماعی و فرهنگی پیش روی زنان نیجریه‌ای هم دارد، مشکلاتی که حتی فراتر از نیجریه، زندگی بخش قابل توجهی از زنان جهان بویژه در کشورهای آسیایی و آفریقایی را شامل می‌شود. نکته‌ای که بد نیست به آن اشاره کنم الزامی است که در تغییر نام کتاب برای کمک به درک بهتر آن از سوی مخاطب ایرانی داشتم، عنوان اصلی کتاب با کمی تغییر تقریباً «چیزی دور گردنم» است که آن را با «چیزی که دور گردنم حلقه می‌زند» جایگزین کردم. داستان‌های این مجموعه باوجود برخورداری از موضوعات مستقل، به مضامین مشترکی اشاره دارند. همان طور که اشاره شد بخشی از ماجراهای این کتاب به آدم‌هایی بازمی گردد که در نتیجه این شرایط ناچار به مهاجرت شده‌اند، شخصیت‌هایی که به‌دنبال بحران هویتی که با آن روبه‌رو شده‌اند دائم در جست‌وجوی گمشده‌ای هستند. از سوی دیگر بخش عمده‌ای از شخصیت‌های این کتاب را زنانی تشکیل می‌دهند که در کشمکش چرایی بی‌عدالتی نسبت به خود و نقد جامعه مردسالار هستند؛ در یکی از داستان‌ها با زنی نیجریه‌ای روبه‌رو می‌شوید که به خاطر فقر تن به ازدواج با مردی ساکن امریکا می‌دهد، مردی که حتی یکمرتبه هم او را ندیده است. در سفر به شهر محل سکونت همسر آینده‌اش با مردی روبه‌رو می‌شود که باوجود پذیرفتن مشکلات مهاجرت برای دستیابی به آزادی و عدالت، در باطن به همان نگاه مردسالار زادگاه خود اصرار دارد و رفتاری که در خانه از او می‌بینیم خلاف شعارهایی است که سرمی دهد. مطالعه این کتاب نه تنها قادر به معرفی بخشی از ادبیات آفریقا به مخاطبان است بلکه قادر به صحبت از دغدغه‌های مشترک بخش قابل توجهی از ساکنان زمین است. این نخستین مرتبه‌ای نیست که کتاب این نویسنده ترجمه شده، کتاب مذکور پیش‌تر از سوی زهره فرجی هم ترجمه شده بود که تنها هشت داستان را شامل می‌شد و حالا در این کتاب هر ۱۲ داستان پیش روی مخاطبان است.

چیماماندا نِگزی آدیچی، نویسنده نیجریایی

تلاش «چینوا آچه‌به» برای معرفی آفریقای واقعی از خلال ادبیات

کمتر کسی است به سراغ ادبیات آفریقا رفته باشد و نام «چینوا آچه‌به»، نویسنده و شاعر نیجریه‌ای تبار به گوشش نخورده باشد. مردی که شصت و دو سال قبل با انتشار «همه چیز فرومی‌پاشد»، مشهورترین نوشته‌اش، همگان را متوجه ادبیات قاره‌ای که تا پیش از آن کاری در راستای معرفی اش نشده بود، انجام داد. از همین رو او را بنیان‌گذار ادبیات آفریقایی در زبان انگلیسی می‌دانند؛ نویسنده‌ای که از بارزترین ویژگی‌های نوشته‌های او می‌توان به تلاشی اشاره کرد که در انعکاس تبعات ناشی از استعمار و همچنین فساد حاکم بر اقتصاد و سیاست کشورهای آفریقایی به خرج داده است. این نویسنده که از او با عنوان‌های دیگری نظیر «پدر ادبیات مدرن آفریقا» هم یاد می‌شود تأثیر بسزایی در جلب توجه اهالی ادبیات جهان و همچنین ادبیات دوستان به سوی فرهنگ و ادب این بخش به جای گذاشته است. از ویژگی‌های مشترک نوشته‌های «آچه به» و همچنین دیگر نویسندگان آفریقایی می‌توان به ردپای پررنگ بوم فرهنگی و همچنین تأثیر استعمار و شرایط سیاسی خاصی اشاره کرد که همچنان در این کشورها خودنمایی می‌کند و تأثیر بسیاری بر زندگی مردم به‌جای گذاشته است. اما چرایی علاقه‌مندی «آچه به» به تألیف کتاب نشأت گرفته از نگاه اشتباهی است که متوجه شد غربیان نسبت به آفریقا دارند. آنچنان که باوجود تحصیل در رشته پزشکی تصمیم به تغییر رشته و ادامه تحصیلات آکادمیک خود در حوزه علوم انسانی گرفت؛ متوجه تصویرهای اشتباهی شد که استعمارگران انگلیسی و نویسندگان آنان از فرهنگ آفریقا ارائه کرده‌اند؛ تصویری که از مردمانی خشن و برخوردار از پایین‌ترین سطح رفتارهای اجتماعی می‌گفت، همین مسأله او را بر آن داشت تا آفریقای واقعی را از درون به دیگران معرفی کند. در میان آثار متعددی که از «آچه به» منتشر شده «همه چیز فرومی‌پاشد» بیش از همه مشهور شده، نه تنها این کتاب، بلکه سایر کتاب های «آچه به» تا امروز بیش از ۱۰ میلیون نسخه منتشر و به بیش از ۵۰ زبان ترجمه شده‌اند. آنچه که بیش از هر چیز در نوشته‌های این نویسنده و دیگر نویسندگان آفریقایی خودنمایی می‌کند اعتراض و بازگویی شرایط ناشی از سیطره استعمار و همچنین فسادی است که اغلب کشورهای جهان سوم از آن رنج می‌برند. این استاد مطالعات آفریقایی دانشگاه «براون» سال ۲۰۱۳ در سن ۸۲ سالگی با زندگی وداع گفت، اما راهی که آغازگر آن بود همچنان ادامه دارد؛ آنچنان که نه تنها شاهد ترجمه آثار ادبی متعددی از آفریقا به زبان‌های دیگری هستیم بلکه نویسندگان آفریقایی طی یکی- دو دهه اخیر موفق به کسب جوایز ادبی متعددی هم در عرصه جهانی شده‌اند.